

..:FENG YU JIU TIAN:..
..:PHOENIX OF NINE HEAVENS:..

((ققتوس ۹ بهشت))

نویسنده: Feng Nong , Wang Yi

مترجم: _SloRMooN_



...۳-۱-۵...

قسمت سوم

همینکه که درد جانفرسای خفه شدن کم شد ، کرختی به سرعت در بدنش پخش شد .

اتمسفر پر تنش اطرافش رفته رفته آرام شد .

چشمان فنگ مینگ کاملاً باز بود و میلرزید ، خون در مغزش به سرعت حرکت میکرد .

صدای مرگ به مرد جوانی که یکبار دیگه انقدر نزدیک به آخر ریسمان زندگیش بود ، خوش آمد گفت .

در همین لحظه بود که شاه رونگ تصمیم گرفت ، صدایش رو مثل دستان دور کردن ظریف فنگ مینگ رها کنه .

هر دو دست بیرحم به آرامی از روی اون گردن باریک برداشته شدن .

قیافه ناخوانای اون ستمگر شاهد فرورفتن جسم فنگ مینگ در عمق آب بود . به سرعت ، غریزه نجات مرد جوان فعال شد .

دستان ضعیف فنگ مینگ به سختی به دنبال جستجوی لبه ی استخر برای ثابت کردن بدن خودش بود .

قطرات آب از صورت فنگ مینگ که با سردرگمی پر شده بود به پایین میریختند .

در گذشته در اکثر اوقات به شاهزاده از این مدل ستم های بی معنی تحمیل میشده ، حتی تا جایی که بدنش تسلیم میشده و برای بخشش گریه میکرد .

با این حال ، به کار گیری همچنین تکنیک شرم آوری روی یک نفر دیگر فقط برای نشان دادن داشتن تسلط روی اون ، یک روش وحشیانه بود .

چشمان زیرک و تیزش به آرامی صورت خالی از احساس فنگ مینگ رو بررسی کرد ، همینکه با همون دو چشم آشنا برخورد کرد ، رونگ تیان متوجه قضیه شد . مثل اینکه جواهر گرانقدری که بی خبر رفته بود ، پیدا شده و این باعث زیاد ضربان قلبش شد .

چه اتفاقی داره میوفته ؟

شاهزاده همیشگی خودش رو مثل یه احمق ، یک فرد درون گرا و یک ننگ بزرگ برای شاهزاده نشون میداد ، کسی که هیچکس تصدیقش نمیکرد . چرا الان داره همچنین هاله (رایحه) عجیبی ازش ساطع میشه ؟ چه بلایی سر اون اطاعت های پست و التماس ها برای بخشش ، اومده ؟

این وضعیت جدید خوش آیند تفریح رونگ تیان بود . تصمیم گرفت برای دقایقی روش سرد رو کنار بزاره و به جاش فاصله بین خودش و فنگ مینگ رو کمتر کنه . اون چونه مرد جوان رو گرفت ، و به اون این اجازه رو داد تا به طور دقیقی صورت پسر رو بررسی کنه .

هیچ شکی در مورد چهره آشنای شاهزاده که خودش بهش نگاه میکرد نبود . متأسفانه ، نگاه کردن به شاهزاده فقط میتونست افکاری که اون چقدر فرد رقت انگیز و بی ارزشی جدا از اون زیبایی محصور کننده ای که داره رو ، احیا کنه . زیبایی که میتونست تحسین بشه اما هیچ فایده ای نداشت .

بر روی اون بدن برهنه آثار داغ ها ، شلاغ زدن ها و رد تازیانه های چند روزه بود . تصویر شاهزاده بزدلی که به صورت رقت انگیزی گوشه ای کز کرده دوباره در ذهن رونگ تیان نقش بست .

هر قدر هم که به درد نخور بود ، به جاش همون قدر بدن عالی ای داشت . شاه رونگ ، فنگ مینگ رو از مچ های نازکش گرفت ، بعدش اون رو از آب بیرون کشید تا از منظره روبروش لذت ببره . هر چند که رونگ تیان رابطه ی سالمی با زنان بیشماري داشت ، ولی هیچکدوم نمیتونستن تنبیهی که اون فقط به شاهزاده برای شاهزاده جراثش میکرد ، ایستادگی یا تحمل کنه . بدن پسر یک مقوله

ی رضایت بخش کاملاً متفاوتی رو براش فراهم کرده بود . (بدنش باعث رضایت همه جانبه اش میشد)

ظلم کردن به شاهزاده ، مثل کنترل کردن دشت های وسیع زی لی بود ، هر چیزی که بتونن از چنگش در بیارن ، به راحتی میتونه به وسیله ی قدرتش دوباره به دست بیاره .

این شاهزاده ی بی کفایت

درجات مختلفی از این که 'چقدر ناراحت کننده اس که کسی نمی تونه جاذبه های جذاب بدن فنگ مینگ رو انکار کنه ' وجود داره .

شاید اگر اون بر روی شاهزاده مطیع در قصر خودش سلطه نداشت و یک فاحشه مرد در شهر زی لی بود ، فرصت بهتری برای اثبات ارزش خودش نداشت ؟

شاه رونگ با تمام قلبش خودش برای همیشه تحقیر کردن مرد روبروش متعهد کرده بود ، هر چند یکبار که طعم شیرین مست کننده ی بدن شاهزاده رو چشیده بود ، رونگ تیان شیفته اون شده بود ؛ اسیر خواسته های خودش .

اون فنگ مینگ رو که هنوز در وضعیت بی حسی بود رو بلند کرد ، اون رو روی سطح سرد ، سطح مرمیبه کنار استخر نشوند .

" اون حادثه ی کوچولوی غرق شدن ترسوندت ؟ " رونگ تیان روی یکی از زنانوش نشست ، یه مقداری خودش رو روی فنگ مینگ کشید ، با خونسردی به بررسی کردن بدن بی دفاع پسر از سر تا نوک پا ادامه داد .

" برای من ادای خجالتیا رو در نیار ، باهات رفتار خاصی نمیکنم " اون بیشتر داشت با لبخندی از روی رضایت خاطر تهدیدش میکرد قبل از اینکه گونه فنگ مینگ رو نیشگون بگیره .

فنگ مینگ شروع به هوشیار تر شدن کرد . هنگامیکه هوشیاریش با تشکر از لرز سردی که در تمام کمر برهنه اش رسوخ میکرد سر جاش برگشته بود نه بخاطر اون نیشگون ناخواسته ای که رونگ تیان ازش گرفته بود .

در همون لحظه ای که شاه رونگ دست از خفه کردنش برداشته بود ، بدن شکننده اش شروع به لیز خوردن به درون آب کرد . شاید بدنش تسلیم اثرات سخت ثانویه سفر در زمان شدن و باعث از دست دادن موقتی کنترلش روی بدن تازه بدست آورده اش شده .

در طی اون گمراهی روحی به یک پوچی در هم شکننده در ذهنش برگشت ، یک لحظه اون رو از هر حسی از دنیای اطرافش محروم کرد ، مثل اینکه اون دوباره به داخل یک پرتال زمان و بعد دیگه پرتاب شده .

خوشبختانه ، بعد یه مدت کوتاهی قطع ارتباط بودن با واقعیت ، اون از تاریکی به هوش اومده بود ولی در نتیجه ذهنش در ابهام باقی مونده بود .

کلمات کینه توزانه ای که از دهان شاه رونگ خارج میشد موفق نمیشدن که در ذهن فنگ مینگ که با اشکال یک کلمه رو تحلیل میکرد ، ثبت بشه . فنگ مینگ بیچاره حتی خبر نداشت که سلسله اتفاقات که در آینده هستن اونو به سمتی میکشون که روی سنگ سرد کف حمام دراز بکشه .

بدن برهنه اش از گرمای آب جدا شده بود ، مستقیما به سطح سرد اتاق برده شده بود ، این اون چیزی که میخواست نبود ، فنگ مینگ همینکه رفته رفته از اون گیجیش بیرون اومد ، به آرومی ناله کرد . به سختی ، چشم های خسته اش سراسیمه باز شدن و متمرکز شدن .

"داری چیکار میکنی ؟" سرانجام اون به شرایط فعلیشون پی برد ، فنگ مینگ نمیتونست به بدنش مسلط بشه و به سختی میتونست صدایش رو برای صحبت کردن جمع کنه .

دستان شاه رونگ به کاوش اون بدن برهنه ادامه داد ، عضله هاش رو نوازش میکرد تا نرم و آزاد بشن ، با این حال یک احساس قوی وجود داشت که انگار اون مالک این داراییه و این منحصر به خودشه . اگر به خاطر تلائلو بازگو کننده ی حقایق درون چشمان خشمگین شاه رونگ نبود ، فنگ

مینگ به راحتی میتونست گول بخوره که اون از روی مهربونی داره عضلات دردناکش رو ماساژ میده .

فنگ مینگ دست هاش رو با قصد کنترل کردن انگشت های ناخواسته ای که دارن بدنش رو که هر ثانیه داره ویران تر میشه ، کاوش میکنن رو متوقف کنه ، بلند کرد .

" بس کن !"

" ها ؟" رونگ تیان پوزخند زد ، به راحتی دست های مداخله گر فنگ مینگ رو کنار زد و هردوی اونها رو پشت سر مرد جوان گیر انداخت .

تکیه داد و نزدیکشون رو بیشتر کرد ، شاه رونگ به آرامی لب های فنگ مینگ رو گاز گرفت .

" سرورم میخوان امروز قدرتشون رو نشون بدن ؟"

ناگهان قیافه اش تغییر کرد ، فوراً قصد تاریک درونیش رو نشون داد .

" قصد داری که دوباره منو عصبانی کنی ؟ میخوای که بزنمت ؟"

با وجود مچ های توقیف شده اش که احساس میکرد که انگار قراره زیر دست های اسیر کننده اش بشکنه ، چشم های فنگ مینگ به سرعت باز شدن و جسورانه به نایب السلطنه خیره شد .

" تو چطور جرات میکنی که با شاهزاده اینجوری رفتار کنی ؟"

" مگه این همون چیز همیشگی نیست ؟ چرا فقط امروز حس میکنی که رفتار نا عادلانه ایه ؟" شاه رونگ خندید و ابروش رو کج کرد .

" تو ... " فنگ مینگ چشم هاش رو از اون برگردوند ، عصبانیتش فرو کش کرد .

اون اوضاع خودش گویای همه چی نبود ؟

هر چند ، اون شانس " دوباره متولد شدن " به عنوان یک شاهزاده ، به شدت جذاب و کسی که کوتاه تر از ۵ فوت در قدو قامت نیست رو داشته .

وارد قصری شده بود که تو سلسله مراقبش گند خورده بود . جایی که فقط توسط تانگ ار و روی شیطانیه نایب السلطنه ، براش قلدری شده بود ، کسی که قدرت واقعی در دستانش قرار داره ، تا اون جایی که شاهزاده ی واقعی به قدری خوار و خفیف شده بود که تبدیل به یک خوراک لذیذ بی برکت برای مصرف شاه رونگ شده .

براساس معاینه های قبلیش از این بدن جدید ، شلاق خوردن ها و داغ ها و رفتار شاه رونگ ، این حقیقت رو برملا میکرد که اون خوراک لذیذ فقط برای یکبار خورده نشده .

ماجرای مملو از اتفاقات پیش رو سفر به یک جای جدید ، در ابتدا باعث تولد دوباره و لذت بخش بودنش به خاطر قادر بودن به تجربه کردن سفر در زمان و همه این چیزا بود . اما حالا اون فقط یه بازیچه برای مردی بود که میتونست خواسته هاش رو روی اون پیاده کنه .

نه ، نه ، این مسخره است !

" احمق ! ولم کن برم !" در چهره فنگ مینگ طیف وسیعی از احساسات پدیدار شد ، متوجه بحران واقعی روبروش شده بود ، لرزید و زمانی که صورت شاه رونگ مانعش شده بود آب دهنش رو قورت داد .

" تو جرات کردی که با من بد حرف بزنی ؟ " رونگ تیان یکی از ابرو هاش رو با تحیر بالا برد ؛ دهانش رو به سمت شاهزاده باز کرد ، هنگامیکه لب های قرمز مرد جوان تر روبه دندان گرفت و اون رو شگفت زده کرد .

" نن... " تمام لبش احساس سوزش داشت . فنگ مینگ کاملاً بی دفاع بود و به آرامی خودش رو از زیر اون بیرون کشید . بوی ضعیف خون در مشامش پیچید و مزه خون سرانجام به گلوش رسید ، همه اینا به خاطر این بود که شاه رونگ تا زمانی که لب هاش به خون بیوفتن اون رو گاز گرفته بود .

این نمیتونه واقعی باشه که اون قراره توسط یک مرد به فاک بره !

فنگ مینگ تمام قدرتش رو جمع کرد تا از دندان های بدطینتی که دارن گازش میگیرن فرار کنه و به زحمت انزجارش رو کم کرد .

" ولم کن ... من نمیخوام ... لعنت ... "

درد هرگز با منشا لب هاش متوقف نشد . اعمال وحشیانه ی شاه رونگ کسی که نسبت به عمیق کردن بوسه خشنش بی علاقه بود ، در عوضی ، به لذت بهره برداری از لب های سرخ شده فنگ مینگ بیشتر علاقه مند بود .

خیلی زود ، زمانی که مزه خون قوی تر شد ، طعم فلزی تمام حس هاش رو در بر گرفت .

فنگ مینگ متوجه شد که دست و پا زدن زیر مرد بزرگتر بیهوده اس . اون سرش رو به اینور و اونور پرت میکرد و تلاش میکرد که رونگ تیان رو از روی لب های ورم کرده اش اونور بندازه ، در همون حال تلاش میکرد که با صداس اعتراضش رو نشون بده .

اونجا چیزی به عنوان چشم در برابر چشم وجود نداشت ؟

با رسیدن همچین ضرب المثل فوق العاده ای به ذهنش ، فنگ مینگ فرار کردنش رو متوقف کرد و به جاش دندون هاش رو درون لب رونگ تیان فرو کرد . ناگهان قبل از اینکه اون زورگو از شک سوپرایزی که توسط گاز گرفتن لبش هرچه سخت تر که میتونست ، بیرون بیاد ، ذهنش رو باز کرد .
بزار الان ببینیم کی درنده تره ؟

اون به فشار دادن دندان های سفیدش ادامه داد تا به حمله کننده اش دوباره اطمینان بده که هیچ عشقی در میون نیست و مصمم بود تا نشانش رو با صرف کردن تمام انرژی ، فقط برای آزار دادنش به جا بزاره .

اون حرکت ناگهانی واقعا شاه رونگ رو از جا پروند ، میخواست تکون بخوره ولی گیر افتاده بود . زخم لب هاش جایی که گاز گرفته شده بود مقداری پیام درد رو ارسال میکرد . این " شاهزاده " جدی بود !

توانایی های بالا و تمرینات جنگی که رونگ تیان در بچگی داشت به سرعت در راستای یک جواب فوری فعال شدن ، دست نایب السلطنه به عقب برگشت و بدون هیچ تردیدی محکم به پشت گردن فنگ مینگ کوبیده شد .

"آه!" درد تیز حمله در گردنش پیچید و باعث شد مرد جوان رو که دندوناش رو روی لب های مرد شل کرده بود چون که لب های خودش آزاد شده بود و برای یک غافلگیری جدید دیگه میرفت ، در جای خودش تکانی بخوره .

شاه رونگ در یک آن از اون وضعیت در اومد ، اون فوری فشارش رو از روی بدن و دست های فنگ مینگ رو برداشت و آزادی حرکت به شاهزاده برگردونده شد .

جریانی از اتفاقاتی که در برخوردشون اتفاق افتاده بود ، در چند ثانیه کوتاه براش مرور شد . فنگ مینگ حتی قدرت بیرون کشیدن خودش از زیر دست رونگ تیان قبل از ضربه زدن بهش رو هم نداشت

رونگ تیان بدن فنگ مینگ رو با تمام قوا به روی زمین پرتاب کرد .

اون یک جفت چشم پر هیجان ، داشتن باعث به وجود اومدن عصبانیت و خشم در فنگ مینگ میشود .

شاه رونگ دندان هاش رو روی هم سایید .

"چطور جرات کردی تا منو گاز بگیری؟" لب هایی که در گذشته فقط کلمات سرد از خود متشکرانه ازشون بیرون میومد الان غرق در خون بودن .

هر چیزی که امروز اتفاق افتاده بود فراتر از انتظارات شاه رونگ بود ، زندانی زیر دستان قدرتمندش تسلیمش نشده بود و حتی در مدت لرزیدن از ترسش جلوی اشک هاش رو گرفته بود .

بر عکس ، چشمای شاهزاده همیشگی که از برقرار کردن ارتباط چشمی با بقیه امتناع میکرد ، ناکهان در اون چشم ها در چشماش قفل شدن . هیچ فکر فراری در اون چشم هایی که در اون عصبانیت شعله میکشید نبود .

فنگ مینگ اون متجاوز و قلدر رو به اون طرف هل داد ، چشمهایش از خشم قرمز شده بود و شاه رونگ رو تهدید میکرد .

" بهت هشدار میدم ، با وجود اینکه دست ها و پاهام الان ناتوانن و بدنم ضعیف و دردناکه ، اگه جرات کنی و کاری باهام بکنی ، فردا میدم ، فردا من " تهدید فنگ مینگ زمانی که حس کرد داره به خواب میره ناتموم موند و دیدگانش تیره شد .

حرومزاده ! من حرفم تموم نشده بود !

لعنت به سفر در زمان ، لعنت به اون شاهزاده احمق که اجازه میداد اینجوری از این بدن ضعیف بیچاره ، سو استفاده کنی . من حتی فرصت نداشتم که حرفم رو تموم کنم !
با تعداد بیشمار شکایت و درد ، فنگ مینگ به تاریکی اجازه داد که اونو در بر بگیره و در خواب عمیقی فرو بره .

از خواب بیدار شد در حالی که سرش هنوز خواب بود ، چشماش باز شد و روی سقف عتیقه و لوکس بالا سرش قرار گرفت . ذهنش در حالی که داشت به یاد می آورد که دقیقا چه اتفاقی افتاده ، در همونجا گیر کرده بود .

این غم انگیز بود .

و اون مسئله غم انگیز این بود که ، مشکل هنوز حاضر و پا برجا بود .

بمحض اینکه صورت زیبای شاه رونگ در بالای صورت خودش پدیدار شد فنگ مینگ متوجه شد که اطلاعات اولیه اون از شاه رونگ چقدر اشتباه بوده . چیزی که کشف کرده بود این بود که این

موقعیت در دست یک پیرمرد چاق کچل نبود در عوضی قدرت در دست رونگ تیان که طبق تخمین هاش احتمالاً در حدود رنج سنی که خودش تو زندگی قبلش بوده ، هستش .

تفاوتشون در سیمای عظیم قدرتی که محاصره اش کرده بودن ، بود . حضور رونگ تیان باعث ایجاد ترس در همه میشد و همه رو به لرز مینداخت . مگه همچین مشخصاتی مناسب بازی کردن یک شخصیت بدذات در شو های تلویزیونی نیست ؟ از اون مدلا که خوشتپین ولی گمراه کننده ان

" چه چیزی ذهن سرورم رو مشغول کرده ؟ " شاه رونگ مسخره اش کرد . این طرز برخورد شدیدا اهانت آمیز فقط اثبات بیشتری بود برای نشون دادن اینکه اون مرد چقدر نسبت به شاهزاده بی ادب بود .

فنگ مینگ دور رو برش رو برانداز کرد ، ملازمان شخصیش به آرامی در گوشه ای از اتاق ایستاده بودن .

حتی چیو لیان هم مداخله نمیکرد ، هیچکس حاضر به دفاع از اربابش در برابر این بد رفتاری ها نبود .

به نظر میرسه شاه رونگ به طور غیر رسمی فرمانروایی واقعی ژي لی بود .

شاهزاده که در قصر بزرگ شده بود صرفاً یک بازیچه بود ؛ آزار اذیت توسط شاه رونگ بیشتر شبیه مجبور کردن اون به انتخاب آخرین راه حلش ، که پریدن درون رودخانه اس ، بود در حالی که اون ندونسته به فنگ مینگ یک فرصت دوباره داده بود .

" دارم ازت سوال میکنم " ناگهان چونه ی فنگ مینگ توسط شاه رونگ به سمت بالا کشیده شد ، رونگ تیان کسی که اونو جوری نشون میداد که انکار یک خدمتکار دون پایه است .

یک چیزی درون فنگ مینگ ترک برداشت ، اون بسیار خشمگین بود که دلخوریش رو پنهان نکرده ، چون روشو ازش برگردوند از سر عصبانیت از نایب السلطنه دور کرد .

" هههمم ! کائو کائو ! "

(کائو کائو یک رزم آرا جنگی ، سیاستمدار و شاعر کسی که سرگذشتش بیشتر به خاطر "سری
رمان های داستان عاشقانه سه قلمرو " مشهور بود .

فنگ مینگ به رونگ تیان " کائو کائو " گفت تا اونو گیج کنه چون این به نظر میرسد که فنگ ینگ
اونو دوبار چمن صداس زده)

" کائو کائو ؟ کائو کائو چیه ؟ "

از جواب شاه خیانتکار معلوم بود که اون اصلا " داستان عاشقانه سه قلمرو " رو نخونده .
حتی به خودش زحمت نداد که بهش توضیح بده که کائو کائو به چه معنیه ، فنگ مینگ متوجه شد
که مسئله مهم تری وجود داره ، یهویی موضوع رو عوض کرد .

" من دارم ازت میپرسم ، دیروز ... تو ... کاری انجام دادی ؟ "

"..."

"..."

با حضاری که در اتاق حضور داشتن ، این یک حرف شرم آور بود که اون جرات کرده بود در
عموم بازگو کنه .

شاهزاده امروز بیشتر جالب بود ، کلماتی که از دهنش بیرون میومد خیره کننده بودن و اون دیگه
یک بی عرضه ی مطیع نبود که از ترس بلرزه و دنبال جای امن باشه ، نبود .

شاه رونگ چشم هاش رو به چهره ی پر از تنش فنگ مینگ دوخت ، یک تفریح در حال رشد که به
وسیله اتفاقات بزرگ تر شده بود . نزدیک گردن فنگ مینگ دراز کشید و تن صدای فنگ مینگ رو
تقلید کرد .

" هی ، کردم ... یا ... نکردم ؟ " رونگ تیان دستش انداخت .

"تو ، احمق !"

فنگ مینگ بهش حمله کرد ، و ببر خشمگین پشت عصبانیتش رو آزاد کرد .

به نظر میرسه اون تعلیماتی که از محافظ های پرورشگاه دیده بود دارن نتیجه میدن مثل روشنایی یک آذرخش یک مشت جانانه توی صورت رونگ تیان خوابوند . در یک چشم به هم زدن اون گستاخ خوش چهره پذیرای یک کوفتگی شده بود .

هیچ کسی نمیتونست همچین سرعت پیشرفتی رو پیش بینی کنه .

جمع بندی واکنش تماشاگراشون فقط هراس بود وبس .

رونک تیان کاملا سوپرایز شده بود و این کاملا توی چهره اش مشهود بود ، تمام اتاق فوراً در سکوت فرو رفت .

تمام چهره های داخل اتاق رنگشون پریده بود ، ملازمان در سکوت رفته بودن قبل از اینکه بتونه حتی متوجه صدای کلیک بسته شدن در ها پشت سرشون بشه .

اون انفجار به تنهایی موفقیت آمیز بود و نتیجه اش دقیقاً روی صورت گرانبهای رونگ تیان سبز شده بود . (مترجم : جای مشتش رو میگه که روی صورت تیان مونده)

فنگ مینگ میدونست که این کاراش زیاده روی بود .

اینجوری نبود که استفاده از خشونت طرفداری کنه ؛ اون ذاتاً کله شق به دنیا اومده بود ، همراه با یک رفتار بچگانه وقتی به پای دفاع از غرورش یا زدن حرف آخر میرسه . از اونایی نبود که دنبال تلافی کردن فقط به خاطر درد های جسمانی یا زخم و یا کبود کردن باشه به جاش اون همیشه مطمئن میشد که نتیجه های که بدشت میاره مساوی باشه .

به علاوه حریف امروز اون کائو کائو این دوران بود ، رونگ تیان به روی اون تسلط داشت ولی قرار نبود که عقب بکشه و تسلیم حقارت بشه .

"تو منو زدی ؟" رونگ تیان از روی تعجب فریاد زد .

رونک تیان از 'فنگ مینگ دوباره برنامه ریزی شده' و 'برداشتش از رفتارای اون' مات و مبهوت مونده بود.

"دیروز، تو منو گاز گرفتی و من حتی به خاطر اون به حسابت نرسیدم. و امروز تو در واقع جرات کردی که دستت رو رو من بلند کنی؟" رونک تیان کفری اینو گفت.

دستان شاهزاده که جلو میرفتن که یک فنجان چای رو در دست بگیرن و شاهزاده ای که فقط با حضور اون به لرزه میوفتاد، این اصلا خود شاهزاده اس؟

فنگ مینگ قبل از اینکه بیشتر خواستار یک جواب بشه، سرش رو به یک طرف تکیه داد

"بسه! جوابمو بده! آخر سر، دیروز... تو مجبورم کردی... این کار رو انجام دادی؟"

"اینجوریام نیست که دفعه اول باشه، چرا اینقدر برات مهمه؟"

این نمیتونه

مردمک های چشم فنگ مینگ تنگ شدن مشت هاش گره شدن هیچی رو بیشتر از چشوندن طعم دوباره ی مشت هاش به رونک تیان نمیخواست.

هرچند، رونک تیان اتفاقی باهاش هماهنگ شد: "اما هیچ وقت از یه ماهی مرده لذت نمیبرم، رک و پوست کنده بگم هیچوقت علاقه ای بهش نداشتم."

مشت تقریباً آزاد شده ی فنگ مینگ دیگه لازم نبود که جایی توی آسودگی خیال فنگ مینگ داشته باشن.

فنگ مینگ با تلخی جوابش رو داد: "خب، انتخاب هوشمندانه ای بوده."

شاهزاده از این حقیقت که بهای 'پس زدنش' بدون خشمگین کردن مرد بوده، شگفت زده شده بود، ولی به جاش رونک تیان واقعا خندیده بود.

رونک تیان با شک پرسید "اگه سوال دیگه ای هم داری، چرا همین الان همه اش رو نمیپرسی؟"

فنگ مینگ از این همه تغییر یهویی احساس خوبی نگرفت . اون ، البته که بشمار سوال داشت که میخواست پیرسه ولی در حال حاضر ، فقط میخواست از این شخص منفور کائو کائو دور باشه .

"هیچی برای پرسیدن وجود نداره ، میتونی بری . " فنگ مینگ کاملاً از روی قصد انتخاب کرد که خودش رو مثل جوری که یه شاهزاده باید باشه نشون بده .

رونک تیان به جای عقب نشینی کردن ، فرصت رو غنیمت شمرد : " تو سوالات تموم شده ، حالا نوبت منه که بپرسم "

تن صداس و همچنین انتخاب کلماتش سبکسرانه بود . تُن صدایی پایین تر از سلطه گریش یه جوری که انگار داره یه تله پهن میکنه .

" ازم بپرسی ؟ چی وجود داره که میخوای بپرسی ؟ "

" اول از همه ، تو کی هستی ؟ " صداس دیگه گستاخانه نبود چون خالی از هر احساسی شده بود .
فنگ مینگ یکه خورد.

" من ؟ "

بدون اینکه هیچ فرصتی داشته باشه ، شاه رونک اونو در کسری از ثانیه در زیر خودش گیر انداخته بود .

دستان ضعیف فنگ مینگ یکبار دیگه توسط نیروی قوی تر دستان بزرگتر که اون ها رو در بالای سرش گرفته بود ، گرفتار شده بود و اونو کاملاً درمانده کرده بود.

رونک تیان زمزمه کرد و صدای نفسی رو به آرامی درون گوش های فنگ مینگ فرستاد .

" تو قطعاً شاهزاده نیستی ، تو کی هستی ؟ "

" من شاهزاده ام . " فنگ مینگ با درماندگی گفت .

در وضعینی مثل این ، باید ذهنش رو بسته نگه میداشت و به این هویتش میچسبید . این داستان اون داستانی نبود که روحش در صورت گرفتن بدن شاهزاده ، اونو از اجرای قانون خلاص کنه .

" تو شاهزاده ای ؟ "

رونک تیان نیشخند زد : " تو به طور مشخص با شاهزاده نا آشنایی ، تو پر از نقصی ! چطوری

شاهزاده اینقدر شجاعت داره که منو گاز بگیره یا حتی جرات داره روی من دست بلند کنه ؟ "

" بهم نگو که یه پرش خالی توی رودخونه باعث همچین تغییراتی توی اخلاق و خصوصیات اصلی

شخص میشه . من کسی ام که به اینکه شاهزاده چجوریه کاملاً آگاهم "

رونک تیان پرسید " اعتراف کن ، کی فرستادنت ؟ "

ادامه دارد...

ترجمه اختصاصی از سایت مای انیمه

:: myanimex.ir ::

:: @myanimex ::

:: @myanimess ::

:: @myMangas ::

